

چند موضوع تخیلی انشا

- 1- زهرا و محمد در کنار تپه ها قدم می زدند که یک مرتبه چمن زیر پای محمد خالی شد و او به درون
- 2- در یک پیچ خطرناک، ماشین پدر فاطمه منحرف شد و داشت از دره سقوط می کرد که
- 3- آقای محسنی در حالیکه چند بسته پول به همراه داشت، از بانک بیرون آمد که یک موتور سوار به او نزدیک شد و ...
- 4- زنگ در خانه را زدند و من برای باز کردن به طرف در رفتم تا در را باز کردم با یک بسته مواجه شدم
- 5- از پنجره ی اتاقم در حدود ساعت 12 شب بیرون را نگاه می کردم که نوری سفید از آسمان به طرفم آمد و ...
- 6- به خانه ی دوستم رفتم مادرش در یک استکان قدیمی چای برایم ریخت وقتی آن را خوردم
- 7- دیشب خواب دیدم که سوار یک سفینه ی فضایی شده ام
- 8- برای خرید لوستر به همراه پدر و مادرم به مغازه رفتیم که یک چراغ قدیمی نظر من را به خود جلب کرد....
- 9- علی به همراه پدرش با قطار به مسافرت رفتند. نیمه های شب هنگامی که آنها خواب بودند، قطار با صدای بلندی متوقف شد و
- 10- برای گردش و تفریح به جنگل رفته بودم ناگهان با صدای غرش یک حیوان عجیب به عقب برگشتم
- 11- کشتی بزرگی در آبهای خروشان دریا به جلو می رفت که ناگهان گرداب عظیمی کشتی را ...
- 12- از مغازه ی آقای رسولی، یک کیلو لوبیا خریدم ومقداری از آنها را در باغچه ی کوچک خانه کاشتم. پس از چند روز با درخت بزرگی روبه رو شدم
- 13- چند روز پیش پستی برایم بسته ای به همراه یک نامه آورد تا آن را باز کردم
- 14- به همراه معلم برای گردش علمی به کوه رفته بودیم. همان طور که راه می رفتیم من به جسد حیوانی برخورد کردم. آن جسد، فسیل یک ...
- 15- خیلی دوست داشتم به کهکشان بروم شب که خوابیدم در خواب دیدم
- 16- علی پسر بازیگوشی بود و هنگامی که همراه خانواده به جنگل رفته بود، ناگهان
- 17- پیرزن از تنهایی خسته شده بود در حیاط قدم می زد و همان طور فکر می کرد ناگهان موجودی عجیب وارد حیاط شد
- 18- سوار بر کشتی روی اقیانوس ها بودم که یک مرتبه کشتی متوقف شد و ما به جزیره ای رسیدیم که هیچ موجود زنده ای در آن جا نبود
- 19- امیر در خیابان راه می رفت به یک شی عجیبی برخورد کرد تا خواست آن را بردارد
- 20- حمید وارد سفینه شد و پس از مدتی به فضا رفت. وقتی به فضا رسید یک آدم فضایی دید و